

لب عقیق بر زبان کوه سبیل	راز در دین کبریا کس نماند را
بسیارین بر شکم فروغی آید	کفن را پس شون پس بود
جسمه ز عشق از نوا دیده در او	بتا زنگ تو میکنم کربان را
مکلفانده صاحب بلبل چون کرد	لشنت خله آواز غنایب انرا
کفر تو هم آتشش ملا کرد	مویس زلف تو هم در پستان کرد
فاک در دیده خراف صبر ای بار	که از ان کجاست نه نهم جاکرد
بیکر خاک کجاستیم کینه بر آب	پر نوروی تو چون آتش من کرد
بعد از آنکه کسب انفسان	بجو یاریف بلبل چه با کرد
چون بسبب زنده بلبور کس صاحب	
غیر حسبی که بنوقا کرد	
نیکبخت نیست عشق کیش را	که چون بود آستینها آتش را
ز جوب کس من دیوانه را در ترپ	کسی بچو نرسد زده آتش را
فخاش مرتبه و در تبار کس کن	شکسته زده بر پیر روی کنی را
که دم بکفایت بلبل در پ	بایسته زده بسبب شرابش را

در هر دو حق سخن بر سبب دلال مناس	بنا کتبه مهر نهم شرابش را
که بر عشق بطاهر خراب کرد	رازوی کرم ترا آفتاب کرد
بهنوز رنگ عمارت نگار چشم	که بر کجا رجودت خراب کرد
بسیار دشت ماه کا رنگ کفر فتم	جواب سپهر زعفر جباب کرد
بهم محبت لکن نیست سخن کرم	که جز نیست کفرم بر خراب کرد
چون کرم کجانات سرخ چشم کوش	اگر به آتش سوزان کجا کرد
فروش از حق آتش منان شو صاحب	
که تا بسبب غارت کجا کرد	
چند بر کور دلال جلوه دهم منی را	بیش حال است ما به چه چسی را
در میان کجا باب غمی از کلام	فخیر آن به کس در دست می را
صورت رنگش بر من پیش در چشم	شوان عجب نمودن غرض می را
ضمیمه کنت جراب من نهد	بر جوب هر کس بجز می را
بوی باخود و کواه از رنگ کردن	بی روشش در صد دهن بر می را
صاحبان به کجاست سخن شکوه	بکس من صید خانه تو بلبل را